

تا این که سال ۱۳۸۶ در سریال «سلام» با بازیگردانی گلاب آدینه به نقش یک بنگاهی املاک در مقابل اشکان خطیبی ایفای نقش کردم و دیالوگ هم داشتم. در سال ۱۳۸۶ سریال «یک مشت پر عقاب» را هم در نقش یک افسر کنار حامد بهداد بازی کردم. زمان ساخت مستند «مردان ارباب جمشید» آلبوم عکس‌ها را پیش کارگردان بردم و او هم پسندید. از من عکس و دیالوگ و تصویر گرفتند و در ۲ سکانس حضور داشتم. خاطر م هست اکران خصوصی این فیلم در سینما چارسو به اندازه‌ای با استقبال روبرو شد که صندلی‌های سالن پر شده بود و تماشاگران نشسته روی زمین سالن نمایش فیلم را تماشا می‌کردند. فکر می‌کنم فیلم مستند «مردان ارباب جمشید» به تهیه‌کنندگی آقای سیدامیر سیدزاده، آن زمان حدود ۹۰ میلیون تومان فروش کرد. بعد از آن فیلم «هر روز می‌میریم» به کارگردانی آقای «سعید درآینده» را در نقش صاحب آژانس با تسلط ایفا کردم. فیلم «تن پوش» را هم با تب ۴۰ درجه از آن جایی که خیلی به سینما و فیلم علاقه داشتم برای چند دانشجوی بازی کردم. بعد از اتمام تصویربرداری زمانی که به خانه آمدم تا چند روز تب و لرز داشتم و دارو می‌خوردم. اگر کارگردانی بتواند از مردم عادی، از یک بازیگر و چوب خشک، بازیگر بسازد شرط است. و گرنه کسی که حرفه او بازیگری است، کار خود را جلوی دوربین بلد است. خاطر م هست یک بار استاد بهروز وثوقی به من گفتند اوایل ورودم به عرصه بازیگری از من خواستند از جلوی دوربین رد شوم که من اشتباهاً از پشت دوربین رفتم.

او تصریح کرد: سالن‌های سینما هم نسبت به سابق تغییر کردند. البته لازم است بیشتر پیشرفت کنند تا بر رونق سینما اضافه شود. در سینماهای الان دیگر مثل قدیم بوی دود سیگار و صدای شکستن تخمه نمی‌آید. مردم هنوز هم سینما دوست هستند و برنامه ریزی لازم است تا مردم با فکر باز مثل آن سال‌ها بتوانند فیلم مورد علاقه خود را هر چهارشنبه پیدا کنند. آن روزها هر چهارشنبه که فیلم‌ها عوض می‌شد مردم اشتیاق به تماشای فیلم جدید داشتند و مقابل سینما صف می‌کشیدند.

او تاکید کرد: با توکل به یاری خداوند و صرف فعل خواستن و مثبت اندیشی زندگی می‌کنم. از کار خودم هم راضی هستم. معرفی شدن به سینما به سن و سال نیست. زندگی من شبیه به هیچ کس نیست و شبیه خودم است. من، نوع شغل خودم و شیوه کارم را در زندگی که فیلم فروشی است، به گونه‌ای انتخاب کردم که بتوانم در هر ساعت از شبانه روز بر سر صحنه فیلم‌ها و همین‌طور محافل سینمایی حاضر شوم. الان هم همین عادت قدیمی را دارم، برای خودم کار می‌کنم تا آزاد باشم و بتوانم در محافل سینمایی شرکت کنم و آثار سینمایی را ببینم. من سینه سوخته قدیمی سینما هستم. در سن ۶۷ سالگی لوکیشن تمامی فیلم‌های فارسی را به خاطر دارم. فیلم‌های کلاسیک قدیمی و همین‌طور فیلم‌های روز سینمای ایران و جهان را داخل یک دستگاه کوچک دی‌وی‌دی سونی در منزل می‌بینم تا هم دیالوگ‌ها را در ذهن مرور کنم و هم نحوه بازی بازیگران را آموزش ببینم. همچنین در این سن برای پرهیز از افسردگی، با مردم هم در ارتباط هستم. الان در پیچ شمیران یک دکه کوچک و بساط فروش فیلم‌های شبکه نمایش خانگی دارم. فروشی به آن صورت ندارم و مردم بیشتر فیلم‌ها را دانلود می‌کنند. از آن جایی که محل کارم نزدیک خانه سینما است، گاهی برخی هنرمندان که جای مرا می‌شناسند می‌آیند و مرادعوت به کاری می‌کنند. رضا صفایی پور (طوفان) به من محبت داشت و سر می‌زد که بیماری تراکم استخوان گرفت و متأسفانه فوت شد. با خیلی از بازیگران و هنرمندان قدیمی که بر سر دکه من حاضر می‌شوند دیداری تازه و یادی از قدیم‌ها می‌کنیم. گاهی نیز هنرمندان قدیمی هم چون ذبیح ذبیح پور که در کرج باشگاه ورزشی دارد سری به من می‌زند و گپ و گفتی داریم. در حال حاضر تعدادی از هنرمندان قدیمی هم چون آقایان عنایت بخشی، اکبر اصفهانی و رفیع مددکار به پارک هنرمندان و خانه هنرمندان می‌آیند. حسنین کوثانیان، در بخش پایانی صحبت‌های خود بیان کرد: از میان کسانی که وارد سینما می‌شوند یکی بازنده و یکی برنده است. سینما هزار در دارد که ما از در کوچک آن وارد شدیم. خدا را شاکرم که روزی ام رسیده است و تا به حال لنگ روزگار نمانده‌ام. همان یک لقمه نان را هم به این امید می‌خورم که روزی پیشنهاد بازی در یک فیلم خوب به من شود و سر صحنه حاضر شوم و رشد کنم. پول و پارتی که نداریم، تا ببینیم خدا چه می‌خواهد. ۱۰ سال است که عضو خانه سینما هستم. همه فکر و ذکر من سینماست. عمرم را با سینما گذرانده و هنوز با سینما بست نشستیم. خدمتگزار سینما هستم. سویه مثبت زندگی در من هویدا است و افکار منفی از زندگی من خارج است. همین الان هم در این گفت‌وگو دلم برای حال و هوای لاله زار و کوچه پس کوچه‌های قدیمی آن لک زده است و می‌خواهم به آن جابروم و به آن روزها و خاطرات جوانی ام سری بزنم که از آن سینماها فقط سردر خالی از پلاکارد باقی مانده است.



او گفت: سینمایی داشتیم در گمرک (قزوین) که شبانه روزی فیلم نمایش می‌داد و ۲ نفر آپاراتچی داشت. من و چند نفر دیگر که همگی آپاراتچی بودیم، حتی شب‌ها پول روی هم می‌گذاشتیم، غذایی می‌خریدیم و همانجا در سینما می‌خوردیم و فیلم‌ها را بدون سانسور تماشا می‌کردیم و همان‌جا می‌خوابیدیم. خیلی از دفاتر فیلم، در حدود ۱۴ دفتر سینمایی در ارباب جمشید بودند. بسیاری از کارگردانان، آن‌جا استودیو داشتند. به همین خاطر بسیاری از هنروران به این کوچه گرایش داشتند. من از ۱۵ سالگی به ارباب جمشید پا گذاشتم. در ستون‌های ارباب جمشید نیز چند فیلم ساخته شد. چند قهوه‌خانه معروف در کوچه ارباب جمشید بود مانند قهوه‌خانه مهر و قهوه‌خانه حسین آقا که فیلمسازان به آن‌جا می‌آمدند و هنرورانی هم که در حال حاضر برخی به رحمت خدا رفتند و از قدیمی‌های ارباب جمشید بودند را انتخاب می‌کردند. سیاهی لشکرهای ارباب جمشید به ایفای نقش‌های جزئی قانع بودند. الان متأسفانه این قهوه‌خانه‌ها جمع شدند و به مغازه تغییر کاربری دادند.

او در بخش دیگر صحبت‌های خود گفت: وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد، به دفتر هنروری رفتم و اسم نویسی کردم. گفتند هر زمان که اعلام کردیم باید بیایید از جلوی دوربین عبور کنید. مدتی هنروری کردم اما دیدم مناسب من که از قدیم در سینما بودم و در سینما بزرگ شدم، نیست. حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ قطعه عکس با هنرمندان قدیم و جدید در آلبوم دارم و تصور این بود که علاقه‌مندان با من هم عکس بگیرند.

می‌شد. برای فیلم‌های سینما اسکوپ هم باید یک تلسکوپ روی آپارات نصب می‌کردیم. آقای هاکوپ گلدیان نیز مکانیک آپارات بود که دستگاه را تعمیر و روغن کاری می‌کرد.

بازیگر مستند «مردان ارباب جمشید» عنوان کرد: با موتور ر کس فیلم بری هم کردم. برخی فیلم‌ها را از دفتر جمشید شبانی در کوچه ملی تحویل می‌گرفتم و برای این که از حقوق مان کم نشود با اتوبوس دو طبقه می‌آمدیم به سینما رز که مالک آن سلیمان گیلانیان و مدیر آن آقای مراد بود، تحویل می‌دادیم. آقا مراد آدم قوی جته‌ای بود و حتی سسکه یک تومانی را خم می‌کرد. همین‌طور از طبقه چهارم ساختمان آلومینیم فیلم می‌آوردیم. خیلی از دفترهای سینمایی هم در ساختمان پلاسکو بودند.

وی اذعان کرد: زمانی در فروشگاه آهن ایران استیل در ایستگاه فرودگاه برای آقای حدادزاده اصفهانی و آقای توکلی بارنامه وارد می‌کردم. یک روز پنج‌شنبه که بازار تا ظهر بیشتر فعالیت نداشت، مبلغ ۲۰۰ هزار تومان پول آن زمان را در خیابان ر کس به جای بارنامه از مشتری داخل ساک تحویل گرفته بودم تا به بازار ببرم، ساعت ۱ بعد از ظهر سر راه در خیابان تهرانی متوجه شدم فیلمی جدید در سینما نپتون اکران شده است، راه را کج کردم و ساک پول را با خودم داخل سینما بردم و تا ساعت ۳ فیلم را تماشا کردم. از آن طرف همه پشت درب آهن فروشی منتظر بودند و نگران من شده بودند و آن‌جا بود که متوجه علاقه بی حد و حصر من به سینما شدم.